

علی حسن زاده

حرفی از سکوت

حرفی از سکوت زد و ساکت شد؟

یادم نیست!

چرا سکوت

پرسش این بود

همیشه بی پاسخ

مست

و رفت

تا کجا؟

یادم نیست؛ اما انگار ناکجا بود آنجا

ناکجا کجا بود!

در جایی پنهان انگار

که شکل رفتن بود

از دستانِ پاکات

می چکد

نور

قطره

قطره

دستهایت از کجا می آیند؟

که بوی نور را

نشانده به جانم

کجا؟

در همان حرفی که از سکوت می بارید

من غرق توأم

و غایت ام بوسه ای است بر حرف هایت

که بگشایم چشم بر لب و

خواندنی شوم